

بررسی پیامدهای تربیتی تغییر و ثبات از دیدگاه نیچه و نقد آن بر اساس دیدگاه علامه طباطبایی(ره)

حیدر اسماعیل پور *

سید حمید رضا علوی **

مراد یاری دهنوی ***

مسعود اخلاقی ****

دریافت مقاله: ۹۴/۴/۹

پذیرش نهایی: ۹۴/۶/۱

چکیده

هدف این مقاله، بررسی پیامدهای تربیتی مبتنی بر مبنای فلسفی تغییر و ثبات از دیدگاه نیچه و نقد آن بر اساس دیدگاه علامه طباطبایی است. نتایج تحقیق نشان می‌دهد که علامه طباطبایی در تعلیم و تربیت به هر دو بنیاد فلسفی ثبات، تغییر و هم‌چنین توحید محوری توجه دارد. به باور وی بین امور ثابت و متغیر و خداشناسی ارتباط انکارناپذیری وجود دارد؛ این در حالی است که نیچه با توجه افراطی و یکجانبه به امور متغیر از اهمیت بنیان ثابت و نیز توحید محوری غافل مانده است. از مبانی هستی‌شناسی نیچه، نیهلیسم، طبیعت مادی، عدم حاکمیت اساسی خداوند بر نظام هستی، تغییر و صبرورت جهان هستی و خیر بنیادین و بنیاد خیر نبودن خداوند و نیز اصول آموزش پوچگرایی، پاسخگویی به نیاز جسمانی، عدم اعتقاد به چشم‌انداز و آینده‌نگری و تغییر پشتوانه‌های تاریخی و فرهنگی استنباط شده و با دیدگاه علامه طباطبایی(ره) مورد نقد قرار گرفته است. تربیت مد نظر علامه دارای ویژگیهایی چون تأکید بر مبنای فلسفی ثبات ضمن اعتقاد به تغییرات، دینگرایی، اراده و اختیار اعتقاد به بنیانهای استواری از جمله توحیدمحوری است؛ این موارد می‌تواند به عنوان شاخصهای نقد تعلیم و تربیت نیچه مورد استفاده قرار بگیرد؛ بدین منظور این مقاله از روش عقلانی - منطقی بهره می‌گیرد. هم‌چنین نقد دیدگاه نیچه نشان می‌دهد که دیدگاه علامه به دلیل توجه همزمان به بعد تغییر و ثبات و توحیدمحوری، دیدگاه غنی‌تر و همه‌جانبه‌تری نسبت به تعلیم و تربیت فراگیران دارد. **کلید واژه‌ها:** تربیت و تغییر، ثبات و هستی‌شناسی، دیدگاه نیچه در تربیت، دیدگاه علامه طباطبایی در تربیت.

* نویسنده مسئول: دانشجوی دکتری علوم تربیتی دانشگاه شهید باهنر کرمان

haydar592001@yahoo.com

hralavi@uk.ac.ir

myaridehnavi@gmail.com

Kh7325523877@gmail.com

** استاد فلسفه تعلیم و تربیت دانشگاه شهید باهنر کرمان

*** استادیار فلسفه تعلیم و تربیت دانشگاه شهید باهنر کرمان

**** استادیار فلسفه تعلیم و تربیت دانشگاه شهید باهنر کرمان

مقدمه و بیان مسئله

جایگاه دو مضمون هستی‌شناسانه "تغییر" و "ثبات" از دیرباز تا کنون تغییراتی را در حوزه فرهنگ و تاریخ اسلام و غرب در زمینه‌های مختلف علمی به دنبال داشته است. در این زمینه مضمونها و مفاهیمی چون تغییر "هستی" و "وجود" و یا همان "اصالت وجود" یا "ماهیت" از جمله مباحثی است که در اندیشه‌های افراد و مکاتب گوناگون فکری به چشم می‌خورد. تعبیر و تفسیر از نظام هستی و شاخه‌های گوناگون آن همچون خدا، انسان و جهان، همواره مورد توجه متفکران بوده که ابعاد گوناگون زندگی را تحت تأثیر قرار داده است.

"تا به حال درباره نظریات تغییر و ثبات، دیدگاه‌های گوناگونی در طول تاریخ اندیشه بشری ارائه شده است. هر یک از این مشاجره‌ها و قضاوتها به اینجا منجر می‌شود که نظم و سندی از ثبات در جهان هست که تنها توضیح کافی از علت آن چیزی ثابت است و به اینجا ختم می‌شود که خدایی وجود دارد. پاسخ دیگر در نظریه تحول و تغییر داده شده است" (باتلر، ۱۹۰۸: ۲۵ و ۲۶). این نظریه اشاره به این دارد که توضیح علت در وضعیت نهایی به علاوه فرایند "شدن" به عنوان نظریه‌ای علمی می‌پردازد که چگونه چیزها در پرتوی تغییر به چیزی تبدیل می‌شود. نظریه تحول بدین معنا بروشنی قابل فهم است که جهان در شکل کنونی آن، حاصل دوره‌ها و مراحل گوناگونی از تغییرات است. نظریه تحول و تغییر بدین معناست که با شروع جهان نو و مسایل آن برخی انواع به وجود آمده است؛ جهان به رشد خود ادامه داده و تنوع بی‌نهایت انواع را در پرتوی تغییر به وجود آورده است (باتلر، ۱۹۰۸).

از جمله مباحثی که همواره در طول تاریخ فلسفه محل بحث و گفتگو بوده، جنبش ذاتی طبیعت یا به تعبیر دیگر صیوررت و دگرگونی آن است. بر اساس گزارش مورخان فلسفه، آرای فیلسوفان یونانی را درباره حرکت می‌توان سه دسته تقسیم کرد: عده‌ای چون پارمنیدس منکر هرگونه تغییری در جهان هستند (سید مظهري، ۱۳۹۲). عده‌ای تغییر و ثبات را جمع کرده، و وجود هر دو را پذیرفته‌اند. مطالعه طالس درباره جهان‌شناسی نشان می‌دهد که وی از این گروه است. هراکلیتوس نیز از جمله افرادی است که در این زمینه معتقد است: "هر جفتی از پدیده‌ها هم کامل است و هم غیر کامل؛ به گرد هم می‌آیند و از هم جدا می‌شوند؛ هم با خود توافق دارند و هم متنافرند. واحد تشکیل شده است از همه چیز و هر چیز از واحد صادر می‌شود (شاه‌کنی، ۱۳۸۱):

۴۹۱). گروه دیگری که به سخن فیلسوفان، تغییر‌گرایان هستند، فیلسوفانی که هیچ جنبه ثابتی را در ماهیات نپذیرفته، بلکه حرکت را ویژگی اساسی و نافذ طبیعت دانسته‌اند. بحث تغییرات در تفکرات اسلامی نیز منشأ بیان دیدگاه‌ها و نظریات گوناگونی بوده است به گونه‌ای که افرادی چون حکیم ابن سینا با صراحتی تمام به نفی حرکت در اشیا پرداخته، آن را ناممکن می‌داند. در مقابل ابن سینا، عارفان به تغییر اعتقاد دارند و درباره تمام امور واجب و ممکن تجدد و تبدل را پذیرفته‌اند. افرادی چون ملاصدرا هر چند به تغییر و تحول عظیم عالم اعتقاد دارد از نظر وی، وجود مطلق، که همان وجود حق تعالی است، یکپارچه کننده عالم است و همه کثرات در سیر تکاملی جوهری خود از او آفریده شده‌اند و به سوی او نیز باز خواهند گشت (سید مظهری، ۱۳۹۲: ۱۳۵).

بنابراین دو مضمون تغییر و ثبات از جمله مفاهیمی است که همراه با تأثیراتی در حوزه‌های گوناگون اجتماعی، فردی، فرهنگی، دینی و... است. در این مقاله به بررسی تغییر و ثبات از دیدگاه نیچه و نقد آن بر پایه دیدگاه علامه طباطبایی پرداخته می‌شود. هدف نویسنده از پرداختن به این موضوع، پاسخگویی به سؤالات زیر است:

- ۱- دیدگاه نیچه درباره تغییر و ثبات در نظام هستی و ابعاد گوناگون آن (خدا، انسان و جهان) چگونه است؟
- ۲- رویکرد نیچه به تغییر و ثبات در نظام هستی (انسان، خدا و جهان) چه دلالت‌های تربیتی دارد؟
- ۳- از دیدگاه علامه طباطبایی چه نقدی به دیدگاه نیچه در زمینه تغییر و ثبات در نظام هستی (خدا، انسان و جهان) و پیامدهای آن در تغییر و یا ثبات تربیت وارد است؟

روش پژوهش

با توجه به ماهیت و کیفیت پژوهش، روش آن تحلیل محتوای "عقلانی - منطقی" است. در این پژوهش سعی شده است از منابع دست اول مانند آثار و کتابهای نیچه و علامه طباطبایی و منابع دست دوم شامل کتابهای معتبر، تحقیقات مرتبط با موضوع پژوهش، نشریات و سایتهای اینترنتی استفاده شود و ابزار پژوهش نیز شامل فرمهای "فیش برداری" و داده‌ها نیز با استفاده از روشهای تحلیل کیفی، جمع‌آوری، طبقه‌بندی و تحلیل شده است (حسن زاده و بهشتی، ۱۳۹۲).

یافته‌های پژوهش

تغییر در نظام هستی از دیدگاه نیچه

در میان فیلسوفان جدید غرب، وجود و نظام هستی از گزند تعابیر و تفاسیر اندیشمندان در امان نبوده؛ به گونه‌ای که بین این تعابیر، "ثبات" و "تغییر" هستی جایگاه ویژه‌ای در ذهن اندیشمندان داشته است. از جمله افرادی که سعی وافری در ریشه‌یابی تاریخی، اجتماعی و... در مورد نظام هستی و توضیح تغییر سیر تطور تاریخی مفاهیم کرده‌اند، نیچه است. "خداوند هیچ اساسی در فرهنگ ما ندارد. اگر ما بفهمیم که هیچ اساس و پایه منطقی برای اعتقاد به خداوند وجود ندارد، می‌بینیم که عمارت اخلاق رستگاری به معنای برابری ثروت خرد فرد خواهد شد" (نیچه، ۱۳۹۰).

نیچه معتقد به تفسیر بوده و بر خلاف شناخت محسوس و عینی رایج در دیدگاه‌هایی چون پوزیتیویسم معتقد است: "شناخت فقط چیزی است که به چیزها اضافه می‌شود یا در پشت آنها تصور می‌شود. تا جایی که کلمه "دانش" معنایی دارد، جهان قابل دانستن است؛ اما این از جهان و معانی دیگر تنها امری همراه با قابلیت تصور است که هیچ معنایی پشت خود ندارد؛ اما معانی بیشماری دارد" (نیچه، ۱۳۹۰: ۱۰۳۳).

با شکل نگرفتن اعتقاد جازم به امور ثابت و موضوعاتی چون خدا، انسان و جهان نهایتاً این گونه تغییرات مداوم تفکر مبتنی بر صیوررت و شدن را بر انسان حاکم کرده است و وی دیگر معتقد به امور ثابت نخواهد شد. نیچه معتقد است: "ما باید خودمان را از هر معنا و مضمون "کل" و از "جامعیت" و هر نوع قدرت یا شکل غیر شرطی خلاص نماییم" (نیچه، ۱۹۶۸: ۲۸۶). نیچه تغییر مدام شناخت انسان و در نظر نداشتن مبنای معین را نیز ذکر می‌کند و وضعیت شناخت آدمی را نامشخص می‌داند و در این باره می‌نویسد: "به نظر می‌رسد تأیید اینکه چه چیزی وجود دارد و هستی آن چگونه است، تا کنون در سطحی بالا و بسیار جدی‌تر از اینکه بگوییم،" بنابراین آن باید این گونه باشد"، مطرح شده است؛ زیرا مورد دومی بخشی از قوه و نیروی داوری آدمی است و در جهان خارج واقعیتی پیدا نکرده است" (نیچه، ۱۹۶۸: ۲۸۷).

روش رسیدن به حقیقت اولاً با روی آوردن اندیشمندان و حاکم شدن فضای فکری تجربی و تعبیر صیوررت و تغییر به این مسیر سوق داده شد که نسبی تلقی می‌شود. ثانیاً تعبیر نیچه از بدفهمی‌ها و یا افکار نادرستی که در مسیحیت وجود داشته و مضامینی از این گونه، آدمی را به

سمت تجربی دیدن و تلقی نمودن فضایی متغیر همراه با عدم ثبات حتی در حیطه ارزشها و اخلاق کشانده است: "نیچه در تحقیق دربارهٔ تمرکز بر پدیده قابل مشاهده و طبیعی برای توجیه فهم ما از جهان و جایگاه آن، وضوحاً فکر طبیعت‌گرایی را دارد" (آکامپورا، ۲۰۰۶: ۸). نیچه به وجود حقیقت، علت و آفریننده ثابت و ایمان آوردن بدان اهمیتی نمی‌دهد؛ چنانکه در این باره معتقد است: "اگر جهان آمیخته‌ای شگفت‌انگیز و عمیق و تماماً معنا دار است، این امر از آن روست که وجود مرموز آن از طریق "دسته‌ای از خطاها و توهمات" آغاز شده است و اکنون ادامه می‌یابد" (نیچه، ۱۹۹۶: ۴۵). هم‌چنین در راستای این مضمون فکری، خود در جایی دیگر اشاره می‌کند: "مبادی فکر هستی‌شیء، جوهر، ذات، موضوع، علت، غایت و... چیزی غیر از اوهام ضروری حیات نیست" (نیچه، ۲۰۰۹: ۳۱).

پیروی طرح دیدگاه نیچه در مورد نظام حاکم در زمینه جنبش و ثبات حاکم بر پدیده‌های نظام هستی، ملاحظه دیدگاه علامه طباطبایی نیز حاکی است که وی در این زمینه با نگاهی متفاوت از نیچه و به گونه‌ای غایی و نهایی به توصیف پدیده‌های نظام آفرینش پرداخته است. علامه طباطبایی در نه‌ایه الحکمه برهانی بر اثبات علت غایی اقامه می‌کند و این برهان علت غایی را برای هر فعل متحرکی اثبات می‌کند؛ اعم از اینکه فاعل آن متحرک فاعل علمی و یا غیر علمی باشد، این استدلال نسبت به افعال مجرد غیر متحرک شمول ندارد. حرکت کمال اول است برای شیء بالقوه از جهتی که بالقوه است و هر حرکت کمال ثانی است که متحرک به سوی آن در حرکت است و حرکت به کمال ثانی ختم می‌شود و کمال ثانی آخرین کمال است که متحرک در حرکت خود به آن می‌رسد و کمال ثانی برای نفس خود مطلوب است و حرکت به سبب کمال ثانی مطلوب است. به همین دلیل گفته‌اند حرکت برای نفس خود مطلوب نیست و حرکت را ذات شیء متحرک طلب نمی‌کند و کمال ثانی غایت متحرک است و متحرک به آن کامل می‌شود؛ امری که نسبت تمام به نقص است و هیچ حرکتی بدون کمال ثانی نیست؛ زیرا در این صورت حرکت به سکون تبدیل می‌شود و بین حرکت و غایت ارتباط و نسبتی ثابت است (طباطبایی، ۱۳۷۸).

به این ترتیب از دیدگاه علامه، تغییر همان ثبات است و ثبات همان تغییر؛ چرا که اینها همه یکی است به گونه‌ای که به غایتی ختم می‌شود و این در حالی است که نیچه بر صیورورت و تغییر و رویکردی نهیلیستی از حرکت و تغییر و نقش آن در نظام هستی و بویژه فعالیت‌های انسان تأکید

بیشتری کرده است. به منظور فهم و درک نارساییهای تغییر، تربیت و پیامدهای آن می‌توان با توسعه نظر و دیدن دیدگاههای مکاتب و افراد دیگر به نقد پرداخت که در اینجا به بررسی نقد دیدگاه نیچه بر اساس دیدگاه علامه طباطبایی اشاره می‌شود.

پیامدهای تربیتی تغییر و ثبات در نظام هستی از دیدگاه نیچه و نقد آن بر پایه دیدگاه علامه

طباطبایی

نیچه معتقد به فرد و آزادیهای او و نیز تقدم وضعیت متغیر و درحال تحول آدمی نسبت به سکون و ثبات وی است. این توجه به تغییر در بیشتر آثار و نوشته‌های نیچه دیده می‌شود. زندگی هر انسان در درجه اول همواره همراه با امور ثابت و پایداری است که وجود آن لازم است و این امور شکل‌دهنده هویت فرهنگی و شخصیت فردی وی است؛ در عین حال تغییراتی حاکم بر فرایند زندگی وی حاکم است که آینده ممکن بهتر و بدتر را برای وی رقم می‌زند. چنین به نظر می‌رسد که حتی طرفداران دیدگاه تغییر نیز باید بپذیرند که تغییر با همه اهمیت و اصالتی که دارد، نمی‌تواند بدون ثبات به حیات خود ادامه دهد. ضرورت، تغییر را به همراهی با ثبات وادار می‌کند. تغییر به خودی خود و به تنهایی اهمیت و سودی ندارد؛ زیرا تغییر به تنهایی و بی پشتوانه محکم و ثابت قادر به تبیین و توضیح فرایندهای حاکم بر نظام هستی نیست.

نیچه در مواردی بدین اشاره می‌کند که مفاهیم سنتی و ارزشهای کهن همچون ثبات ارزشها و خدا محوری جای خود را به انسان محوری و تغییر و تحول ارزشها داده است. حقایق تغییرناپذیر باطل، و جهان پدیدار تنها جهان واقعی، شناخته شد. با از محوریت افتادن خدا، انسان در مرکز هستی قرار گرفت و ملاک ارزشها شد و زندگی اخروی، پنداری باطل اعلام گردید. به نظر می‌رسد مفهوم تغییر از دیدگاه نیچه گاه به صورت مستقیم بیان شده است. هم‌چنین مفهوم تغییر در موارد زیادی در قالب عباراتی چون نهیلیسم، نسبت‌گرایی و مواردی از این قبیل بیان شده است که در ادامه بدانها اشاره می‌شود. در این پژوهش به پیامدهای تربیتی تغییر و اعتقاد در قلمروی هستی انسان، جهان و خداوند از دیدگاه نیچه و نقد آن از دیدگاه علامه طباطبایی پرداخته می‌شود.

۱ - مبنا: نهیلیسم بنیاد و اساس فعالیت‌های تعلیم و تربیت است

از دیدگاه نیچه، "نهیلیسم" به منزله مبناي مهم آموزش و پرورش است. نهیلیسم متضمن تحولی در ابعاد فردی و اجتماعی زندگی آدمی و گرویدن به پوچی است. "هیچ اراده ابدی وجود ندارد؛

پس هیچ هدفی در کار نیست؛ جهان حادثه و تصادف است؛ تنها خود انسان مطرح است" (نیچه، ۱۳۹۱: ۴۴) در این گونه از زندگی جسم، جان و عرصه حیات فردی و جمعی به بیهودگی و بی‌معنایی می‌گراید. نیهلیسم در اندیشه به اعتقادهای مشخص و درست دست نمی‌یابد. بر پایه دیدگاه نیچه، هدفی ورای زندگی مادی وجود ندارد، "زندگی زمینی و این‌جهانی مورد تأکید است و اخلاق، دین و مابعد الطبیعه به سبب سخن گفتن از سرای دیگر و حقیقی دانستن آن عالم در برابر عالم دنیایی مورد حمله است" (نیچه، ۱۳۷۶: ۱۸۶).

براین اساس در پرتوی فرایند تغییر نیهلیسم، بنیاد و اساس تعلیم و تربیت شکل می‌گیرد. نیهلیسم همراه با حاکم شدن تغییر و نسیت در اصطلاح نیچه، نوعی زندگی است که انسان در قطع ارتباط و وابستگی با هر چیزی از جمله خدا به آن دست می‌یابد و با دست یافتن به آن در همه ابعاد وجودی خود راه و مسیر هر عمل بدون غایتی برای وی گشوده می‌شود.

بر خلاف نیچه، علامه طباطبایی از تأمل دربارهٔ چیستی و چگونگی جهان بدون توجه اساسی به توحید خودداری می‌کند. علامه طباطبایی از همان آغاز شروع زندگی انسان یاد و خاطره خداوند را در ذهن انسان بیدار می‌کند و از رواج تفکر مبهم و نیهلیسم در زندگی انسان خودداری می‌ورزد: "کون و جهان هستی و نظام هستی با نظامی که دارد و سنن و نوامیسی که در آن جاری است، فعل خدای سبحان است. ابتدا و قوامش با او و انتها و بازگشتش هم به سوی اوست" (طباطبایی، ۱۳۷۴: ۱۷۸). تعلیم و تربیت بر این مبنا نویددهنده و روشن‌کننده مسیری است که انسان با شوق به داشتن هدف به تلاش خود ادامه می‌دهد. هم‌چنین وی در جایی دیگر از ناموس و قوانین حاکم بر جهان چنین بیان می‌کند: "ناموس امتحان یک ناموس الهیه است که همیشه جاری است و یک سنت عملیه‌ای است که متکی بر یک سنت تکوینی دیگری است و آن سنت تکوینی همان هدایت عامه الهیه‌ای است که انسان و اندازه و اجل او را به طوری که بیان داشتیم رهبری می‌نمایند" (طباطبایی، ۱۳۷۴: ۶۳).

۱ - ۱ - اصل: بر فرایند تعلیم و تربیت فراگیر باید پوچی و تفکر نیهلیستی حاکم باشد.

با اندک نگاه و تأملی دربارهٔ جهان و محتویات آن اندیشه ارتباط و انسجام یا نقطه مقابل آن بی‌نظمی و هدفدار نبودن آن به ذهن می‌رسد. داشتن جهان بینی فلسفی دارای ساختار مشخص و یا عدم ساختاری معین در زمینهٔ پدیده‌های هستی، ترسیم‌کننده مسیر زندگی انسان است و تأثیراتی در حوزه‌های گوناگون اجتماعی، فردی و... در تعلیم و تربیت را برای انسان در پی داشته است. بنیاد و

اساس چنین اندیشه‌ها و ثبات و دوام آن و نیز عامل هدایت کننده هدف انسان است و در شکل دادن به دیدگاه و جهان بینی افراد نقش مهمی دارد. سوابق تاریخی نشان می‌دهد که تاکنون نگاه توحیدی و اومانیزم (انسانگرایی) از جمله دیدگاه‌های اساسی و مهمی است که توانسته است اهداف را در حوزه‌های گوناگون زندگی افراد مشخص کند. نیچه ابر انسان را از جمله عناصر دخیل و سازنده جهان آفرینش می‌داند که خود تفسیرگر و تعیین کننده، غایت، معنا و... است. از دیدگاه نیچه این تصویر مردود شده است که جهان و انسان غایت و هدفی دارد و بازیگرانه و عبث آفریده نشده است. به این ترتیب از نظر نیچه واقعیت و هدفی در جهان وجود ندارد: "واقعیت ثابتی وجود ندارد. همه چیز سیال و گذران، درک ناپذیر و واپس نشین است. عقاید و آرای ما بالنسبه پاینده‌ترین چیزی است که وجود دارد. آدمی در چیزها بیش از آنچه خود در آنها تعبیه کرده است، نمی‌یابد" (یاسپرس، ۱۳۸۳: ۴۵۳). نیچه برای این جهان غایت و سرانجامی در تفکرات خود نمی‌بیند و آن را افسانه و بدون غایت می‌پندارد: "از کجا که جهانی که به ما مربوط می‌شود، افسانه نباشد و اگر کسی پرسد: مگر هر افسانه‌ای از آن افسانه‌پردازی نیست؟ آیا نمی‌توان سر راست پاسخ داد از کجا معلوم است؟" (نیچه، ۱۳۸۲: ۴۵). بر اساس نگاه جامع و توحیدی علامه به تمام پدیده‌های هستی و نظم و پیوستگی آنها با یکدیگر، دیدگاه نیچه مورد نقد قرار می‌گیرد: "کون و جهان هستی با نظامی که دارد و سنن و نوامیسی که در آن جاری است، فعل خدای سبحان است. ابتدا پیش او و قوامش با او و انتها و بازگشتش هم به سوی اوست" (طباطبایی، ۱۳۷۴: ۱۸۷). کمرنگ شدن اعتقاد به خداوند و برنامه‌های حاکم بر شریعت و قواعد فقهی انجام دادن دستورها از دیدگاه نیچه، خالق بی‌ارزشی و تفکر نهیلیستی است. هر گونه تعریف از انسان و حتی در نظر گرفتن نوعی متفاوت از انسان این زمینی چون "ابر مرد" با کمرنگ نمودن نقش خداوند، پوچی را به دنبال دارد.

۲- مبنا: هستی محدود به طبیعت است.

پیدایش انسان بر روی کره خاکی و تفکر و اندیشه او درباره جهان همواره اعتقاداتی را به دنبال داشته است. گروهی چون افلاطون حقیقت را متعلق به "عالم مثل" دانسته و این جهان را صرف نمودی بیش ندانسته‌اند. افرادی چون ارسطو ضمن توجه به عالم مجردات، شهود و مواردی از این قبیل به واقعیات موجود در همین جهان یا پدیده‌های قابل مشاهده تجربی نیز تأکید کرده‌اند. عده‌ای نیز منشأ حرکت و جنب و جوش انسان را روی زمین و پدیده‌های موجود در آن، ماده و جسمانیت

محض دانسته‌اند (ابراهیم زاده، ۱۳۸۸).

در کنار مکاتب فلسفی با شکل منسجم و سامانمند خود، نیچه از جمله کسانی است که شک و تردیدی عمیق پایه‌های فکری و ذهنی او را فرا گرفته است و توجه و نگاه او از عوامل و امور بیرونی شکل‌دهنده انسان و سرنوشت او به سوی خود و یا همان "اراده معطوف به قدرت خود" انسان در ابعاد قابل مشاهده و تجربه سوق داده می‌شود. بر اساس دیدگاه نیچه انسان به عنوان نتیجه یا تولید و محصول انتقال بین "قلمرو" و "قلمرو" متفاوت دیگر می‌نگرد. این فرایند با "تجربه معمولی شخصی شده" شروع می‌شود. این مفهوم به حوزه جدیدی انتقال می‌یابد. صدا (کلمه)، سپس در قلمروی دیگری به عنوان مفهوم باقی می‌ماند. بنابراین کارکرد استعاره مفهوم تزیینی ساده نیست؛ بلکه به طبیعت درست زبان اشاره دارد. نیچه این تغییر را "یوبر اسپرینگن^۱، یوبر ترانگن^۲ یا یوبر تراگنگ^۳" نامیده است که ما می‌توانیم آن را به "انتقال" یا "جابه‌جاشدگی" بنامیم. اگر می‌خواهیم ساده‌تر بیان کنیم، "انتقال دادن" (چیزی که واقعاً ترجمه بی معنا و تحت‌اللفظی است). زمانی که تشبیه و استعاره، تغییری را توضیح می‌دهد، نیچه از برخی استعاره‌ها و تشبیهات برای توضیح آن استفاده می‌کند (گلیکسبرگ^۴، ۱۹۶۶). همان‌گونه که ملاحظه شد نیچه به طور کلی مضامین هستی و مفاهیم مختلفی از قبیل خداوند، جهان و انسان را حاصل سیر تطور مفهومی آنها در طول زمان می‌داند که در نهایت معنای واقعی را نمی‌یابند.

علامه طباطبایی با اشاره به مفاهیم "واجب"، "ممکن" و "ممتنع"، تقسیم‌بندی خاصی از چیستی و چگونگی پدیده‌های نظام هستی دارد. توضیح اینکه علامه طباطبایی بر خلاف نیچه معتقد است که چگونگی ظهور پدیده‌های گوناگون چون خدا، انسان و جهان به یک شیوه و روش نیست؛ بدین گونه که مضمون خدا در طول تاریخ و سیر زمان به وجود نیامده است. مفهوم خدا به عنوان علت واجب همیشه وجود داشته است و از بین رفتنی نیست در حالی که انسان و آفرینش او ممکن است و لزومی به هستی او نبوده است: "کون و جهان هستی با نظامی که دارد و سنن و نوامیسی که در آن جاری است، فعل خدای سبحان است. ابتدا بیش از او و قوامش با او و انتها و بازگشتش هم به سوی اوست" (طباطبایی، ۱۳۷۴: ۱۸۷). همان‌گونه که پیش از این بیان شد از

1 - Yvbr Aspryngn

2 - Yvbr Trangn

3 - Yvbr Tragng

4 - Glyksbrg

دیدگاه نیچه جهان مادی و معنوی در طول زمان آفریده می‌شد. چون انسان از اراده و "میل به قدرت" برخوردار است در آفرینش آن آزاد عمل، و هر طرحی را خلق می‌کند. در مقابل، اعتقاد علامه به وجوب علت العلل (خدا) و امکان هستی (جهان و انسان) و ارتباط این سه، شکلی متفاوت به اندیشه وی بخشیده است. وی ضمن اشاره به تغییر و تحول نظام مادی جهان و نسبت حاکم بر آن، غایت و نهایی تغییرناپذیر و یا همان شناخت و معرفت رب متعال را مطرح می‌کند: "جهان آفرینش دارای عوالم و مراتب مختلف است که پایین‌ترین مرتبه آن عالم مادی است. پس از عالم ماده، عوالم مثال و عقل است که عالم عقل نزدیکترین مرتبه به ذات حق است (طباطبایی، ۱۳۶۶: ۳۹).

جهانبینی مبتنی بر این دو نوع نگاه، دلالتهایی را در تعلیم و تربیت به دنبال خواهد داشت. در نگاه اول اندیشه انسان از حد نیازهای جسمی، مادی، جنسی و نیاز محدود به این عالم مادی فراتر نمی‌رود در حالی که دیدگاه علامه طباطبایی فراهم‌کننده زمینه‌های اندیشیدن به دنیای متافیزیکی و مفاهیمی است که می‌تواند تحولاتی اساسی را در جهانبینی فرد ایجاد کند؛ به عبارت دیگر تفکر مادی و دنیوی سعادت و نهایت نقطه رسیدن فرد را در همین دنیا جستجو می‌کند و امکان اندیشیدن به جهان دیگر را ندارد در حالی که "مثال" و "تفکر" مطرح در دیدگاه علامه طباطبایی از لوازم ضروری اندیشیدن به جهان متافیزیکی و عالم عقبی است.

۱-۲- اصل: شناخت طبیعت مادی باید مورد توجه قرار گیرد:

داشتن بنمایه‌های فکری و عقیدتی در شکل‌گیری هر نظام کلی دینی به وجودآورنده بایدها و دستورالعملهای عملیاتی برای به کار بستن آن در مسیر زندگی و آینده انسان است. نیچه ذهن انسان را به اندیشه، تأمل و پرداختن به امور طبیعی و چستی امور محدود به دنیای طبیعی مشغول می‌کند و از اندیشیدن به مواردی چون خدا، جهان آخرت، مرگ و... باز می‌دارد. نیچه به منظور فراتر رفتن انسان از دنیای مادی و عالم جسمانی پیشنهاد می‌کند که در صورت امکان از آموزش مفاهیم جهان دیگر خودداری کنیم و آنها را در نظام آموزش و پرورش خود به کار نگیریم. "خدا مرده است و مفاهیم ابدی و آن سوی جهان و شیء فی نفسه همه ساخته و پرداخته مغز بشر و مفاهیمی پوچ و واهی است. بیماران و محتضران بودند که تن و زمین را ناچیز شمردند و آسمان و ملکوت را اختراع کردند و قطره‌های خون نجات‌دهنده مسیح را ساختند" (نیچه، ۱۳۷۷: ۴۳).

علامه طباطبایی با اعتقاد دینی و نگاه توحیدی خود معتقد است که در نهایت این نظام عمومی،

همیشگی و تحت قانونی ثابت است و حتی قانون نسبت عمومی هم، که قوانین حرکت عمومی در عالم جسمانی را محکوم به دگرگونی می‌داند، نمی‌تواند از اعتراف به اینکه خودش هم محکوم قانون دیگری است، خودداری کند. لیکن همه این قوانین با اینکه کلی و ضروری است، دستبند خدای تعالی نیست؛ زیرا ضرورت آنها از خودشان و به اقتضای ذاتشان نیست؛ بلکه این ضرورت و لزوم را خداوند به آنها داده است (طباطبایی، ۱۳۷۴).

۳- مبنا: هستی بدون غایت است:

با اندک نگاه و تأملی درباره جهان و محتویات آن اندیشه ارتباط و انسجام یا نقطه مقابل آن بی‌نظمی و هدفدار نبودن آن به ذهن می‌رسد. داشتن جهان‌بینی فلسفی دارای ساختار مشخص در زمینه پدیده‌های هستی، ترسیم‌کننده مسیر زندگی انسان است و تأثیراتی در حوزه‌های گوناگون اجتماعی و فردی در تعلیم و تربیت برای انسان را در پی داشته است. سوابق تاریخی نشان می‌دهد که تاکنون نگاه توحیدی و اومانیزم (انسان‌گرایی) از جمله دیدگاه‌های اساسی و مهمی است که توانسته است اهداف مبتنی بر تغییر و نسبت را در حوزه‌های گوناگون زندگی افراد مشخص کند. فعالیت و واکنش آدمی در ارتباط با پدیده‌های جهان از جمله رفتار عبادی، ترس، خشیت و مواردی از این قبیل، ناشی از وجود جهان‌بینی و دیدگاهی است که انسان به جهان اطراف دارد. نیچه چون خود انسان را منشأ تمام حوادث و وقایع پیرامونی می‌داند، تنها اراده و عقلانیت، حس و غرایز و تغییر تفکر انسان را ملاک شناخت جهان قرار داده است. نیچه برای این جهان غایت و سرانجامی در تفکرات خود نمی‌بیند و آن را افسانه و بدون غایت می‌پندارد: "از کجا که جهانی که به ما مربوط می‌شود، افسانه نباشد و اگر کسی بپرسد مگر هر افسانه‌ای از آن افسانه پردازی نیست، آیا نمی‌توان سر راست پاسخ داد از کجا معلوم است؟" (نیچه، ۱۳۸۲: ۴۵). به نظر می‌رسد علامه طباطبایی ضمن پذیرش تغییر و تحولات اندیشه آدمی و اعتقاد راسخ به ضرورت، نظام هستی را به هدف و غایتی منتهی می‌داند که نهایت آن نجات انسان از پوچی است: "حیات دنیوی لهُو و لعب است و بس؛ چه این زندگی چیزی جز یک سلسله عقاید اعتباریه و غرضهای موهوم نیست و چون لعب هم، سرگرمی به موهومات است، دنیا نیز نوعی لعب خواهد بود" (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۶: ۶۹).

بر پایه نظر علامه طباطبایی این نقد به دیدگاه نیچه وارد است که فراگیر ذهنیتی منسجم و دارای قواعد از نظام هستی را داراست و با چنین نگرشی به فعالیت در جهان هستی می‌پردازد.

آدمی در این نوع بینش احساس پوچی، حیرت، سکون و مواردی از این قبیل را نخواهد داشت و به دنبال بهتر شدن و زیستنی بر مبنای امید به دستیابی و رسیدن به نهایت است. "به زعم علامه، آفرینش جهان از جانب پروردگار هدفمند است و به طور کلی حرکت‌های جزئی و تکاملی عالم نظیر حرکت تکاملی جنین است که همگی غایتی خاص دارند. غایت و غرض خداوند از آفرینش جهان ناقص، جهان کاملتر است" (نوروزی و کاشانی، ۱۳۸۹: ۱۲۶).

۱- ۳- اصل: عدم اعتقاد به چشم‌انداز و جلوگیری از ایجاد دیدگاه آینده‌نگرانه در ذهن فراگیر: پدید آمدن انسان روی کره خاکی و پیشرفت وی در زمینه‌های گوناگون همراه با افکار و آرمان‌هایی بوده که به مرور زمان به تحقق آنها اقدام کرده است. از دیدگاه نیچه اندیشیدن و تفکر کردن درباره دنیا غالباً عقب ماندگی و کندی پیشرفت وی را به دنبال داشته است. بر خلاف آینده‌نگری و داشتن امید به تربیت و آموزش بر مبنای اموری که به یاری آن بتوان نظام اندیشه را بنا نهاد، نیچه با اعتقاد به نهیلیسم اساساً با شکل‌گیری این فکر مبارزه می‌کند و قصد تخریب و انکار شکل‌گیری آن را دارد: "از طریق نهیلیسم به کشف این واقعیت دست می‌یابیم که زندگی پوچ است؛ در روشن نمودن بالاترین ارزشها همگی کشف می‌شود" (نیچه، ۱۹۸۷: ۳۰).

علامت و نماد غایت و هدف در مسیر زندگی فردی و اجتماعی و... نویددهنده حرکت و پویای آدمی است. معنای زندگی یکی از مقوله‌هایی است که انسان حقیقت‌جو در پی آگاهی یافتن به ماهیت آن است. معناداری زندگی، کاملاً به نگرش انسان به زندگی بستگی دارد. (نیچه، ۱۳۸۵). اندیشه نیچه از این زاویه دید علامه طباطبایی قابل نقد است که علامه با اعتقاد به توحید و خداوند و بنا نمودن فعالیت آدمی بر هدف و خیر بنیادین معتقد است: "انسان خدا شناس وقتی از دریچه خداشناسی به دنیا نگاه می‌کند، فاصله‌ای نمی‌بیند؛ از چیزی نمی‌هراسد، بلکه همه چیز را خوب و دوست داشتنی می‌بیند مگر آنچه را خدا گفته است مبعوض و ناخوش دارد در عین حال آن را هم که ناخوش می‌دارد به فرمان خداست (طباطبایی، ۱۳۷۴: ۴۱).

بخشی از معنای زندگی به نوعی از احساس ارتباط با خالق هستی اشاره دارد. داشتن هدف در زندگی، تعقیب و دستیابی به اهداف با ارزش و رسیدن به تکامل، بخشی از معنای زندگی است. نبودن هدف و چشم‌انداز در زندگی انسان او را به تلاش و پویای وادار نمی‌کند و به انسان شوق حرکت نمی‌دهد و او را بدون یافتن جهتی در برهوت زندگی رها می‌کند. گاه این رهایی به علت نداشتن جهت و معتقد نبودن به آن مسیر منفی و ناراست را می‌پیماید.

۴- مینا: هستی و وجود بدون مبنای مشخص در حال تغییر است.

تغییرات در هستی و "وجود" و اصطلاحاتی چون "اصالت وجود" یا "ماهیت" از جمله مباحثی است که در اندیشه‌های افراد و مکاتب گوناگون فکری به چشم می‌خورد. نیچه نیز شناخت هستی را فریب می‌داند و معتقد است اگر هستی قابل شناخت عقلی نیست، می‌توان صیوروت را به جای آن نشاناد: "اگر حقیقت خطا و فریب است در این صورت در مورد چیزی نمی‌توان به یقین سخن گفت که "هست"؛ پس ذات جهان به جای هستی "صیوروت" است" (صانعی دره بیدی، ۱۳۸۵).

در توضیح مبانی ثبات و تغییر حاکم بر اندیشه انسان توجه به ثبات و تغییر مطلق و نسبی، پیامدهای گوناگونی را در سرنوشت انسان به وجود می‌آورد. علامه طباطبایی نهایت و غایت فعالیت انسان را فطرت انسانی می‌داند که جهت مشخص آن رسیدن به قرب و تعالی حق است؛ بر این اساس بر خلاف نیچه، معرفت و یقین داشتن را واقعی می‌داند که شکمی در آن وجود ندارد: "و اگر سفسطایی اعتراف نکند که به شک خودش علم دارد و بگوید من در همه امور تردید دارم، حتی به شک و تردید خودم نیز مردد هستم و به هیچ چیز علم ندارم؛ در این صورت بحث و احتجاج با وی بیهوده و اقامه برهان بی‌فایده می‌باشد" (طباطبایی، ۱۳۶۳: ۱۳۷). بنابراین علامه طباطبایی بر خلاف رویکرد نهیلیستی و شکاکیت نیچه با بنا نهادن پایه امر مطلق در حوزه دانش، آدمی را به حرکت در جهت کسب معرفت تشویق می‌کند.

۱- ۴- اصل: پشتوانه‌های تاریخی و فرهنگی در پرتو نسبی بودن معرفت باید تغییر یابد.

جستجوی ریشه‌ها و بنیاد دوره‌های تاریخی واژه‌ها و مفاهیم دیدگاهی است که نیچه با نام "تبار شناسی" از آن یاد کرده است. دیدگاه تبار شناسی نزد نیچه نوعی روش تحلیلی تاریخی است که منکر هر گونه استفاده فرا تاریخی از دلالت‌های آرمانی و غایت‌شناسیهای نامعین بوده است: "نیچه به طبیعت (ماهیت) هستی، نگاهی تاریخی دارد. او با استفاده از این روش نشان می‌دهد که پدیده‌های موجود، همه در تاریخ شکل گرفته و تکوین تاریخی پدیده‌ها به شکل سلسله‌ای از رویدادهای تصادفی رخ داده است" (عابدی، ۱۳۹۲: ۹).

نیچه ماهیت هستی را امری تاریخی به شمار می‌آورد و معتقد است تکوین تاریخی پدیده‌ها به شکل سلسله‌ای از رویدادهای تصادفی رخ داده است: "نیچه قدرت را همچون رابطه می‌نگرد و به عنوان امری اتمی به آن نگاه نمی‌کند. کاملاً ابلهانه است که به نیرو به دید واحد نگریسته شود"

(دلووز، ۲۰۰۲: ۶). بر عکس در زمینه تبارشناسی و نگاه تاریخی به پدیده‌های فرهنگی و مفاهیم تاریخی، جایگزین رویکرد اتمی است. "نیچه مخالف هر گونه جست و جوی خاستگاه واحد و متافیزیکی برای پدیده‌های تاریخی است" (عابدی، ۱۳۹۲: ۹).

طباطبایی بر خلاف نیچه در تشریح دیدگاه خود سیر در تاریخ گذشته را نه تنها بی‌فایده نمی‌داند بلکه از آن به عنوان عنصر مهمی در تربیت انسان یاد کرده است: "به آنان (یهود و نصارا) خبر می‌دهد که نخواهند توانست تورات و انجیل و سایر کتابهای آسمانی را اقامه و احیا کنند. اتفاقاً تاریخ هم این مطلب را تصدیق می‌کند و نشان می‌دهد که این دو ملت همواره به جرم بریدن رشته ارتباط از خالق، دچار تشتت مذاهب و دشمنی بین خودشان بوده‌اند" (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۶). علامه طباطبایی بعد از نقل نکته‌هایی درباره ادب انبیا بویژه حضرت ابراهیم از قرآن، چنین اظهار می‌کند: "سیر در تاریخ چند هزارساله بعد از نوح نیز جمیع آنچه را قرآن شریف از محامد و فضایل او نقل کرده است، تأیید و تصدیق می‌کند" (طباطبایی، ۱۳۷۴: ۲۷۰).

علامه طباطبایی همانند نیچه نقصان و دروغ در گزاره‌های تاریخی را می‌پذیرد اما بر خلاف دیدگاه اتمی و گسسته پدیده‌های تاریخی از یکدیگر، معتقد به منبعی اساسی برای یافتن معنای صحیح وقایع تاریخی است: "به نظر می‌رسد امکان معتبر نبودن تاریخ در مقایسه با گزاره‌های تاریخی قرآن وجود دارد که در صورت اختلاف برای حل مشکل به گزاره‌های تاریخی قرآن تمسک می‌کنیم و تاریخ را کنار می‌گذاریم" (الویری، ۱۳۹۰: ۳۲).

علامه طباطبایی بر خلاف دیدگاه مبتنی بر نفی جایگاه ثابت و استوار حاکم بر اندیشه انسان با طرح دیدگاه توحیدی خود در مورد تاریخ به دنبال ارزش مطلق و پایگاه ثابت اندیشه آدمی بوده است و در زمینه اهمیت تاریخ و توجه بدان ارتباط و همبستگی انسان و خالق یگانه را منبع شکل‌گیری تاریخ دانسته و بر خلاف نیچه مرز آن را از اسطوره جدا نموده است: "قرآن اصلاً کتاب تاریخ نیست و منظورش از نقل داستانهای خود، قصه‌سرایی مانند کتابهای تاریخ و بیان تاریخ و سرگذشت نیست، بلکه کلامی است الهی که در قالب وحی ریخته شده و منظور آن، هدایت خلق به سوی رضوان خدا و راه‌های سلامت است" (طباطبایی، ۱۳۷۴: ۳۰۶).

علامه طباطبایی با نگاه توحیدی به این مسئله اشاره می‌کند که تاریخ، دستورالعمل کلی و غایت هدایت جاویدان را برای انسان به ارمغان آورده و یا آموزنده حکمت و موعظه‌ای است و یا

سودی دیگر از این قبیل دارد، نقل می‌کند.

۵- مینا: در پرتوی صیوررت و تغییر حاکم بر جهان خدا در رأس یا کانون هستی نیست. انسان همواره در طول حیات خود به دنبال نیروها، علتها و خدایان خالق جهان هستی به جستجو و کاوش در محیط اطراف پرداخته است. انسان گاهی به وجود آمدن پدیده‌هایی چون مرگ و میر، سیل، زلزله و... را به نیروهای طبیعی نسبت داده است. با به وجود آمدن ادیان الهی و وجود تعداد زیاد پیام‌آوران ادیان، انسان با این نگاه و توسل و توکل به خداوند بسیاری از مسائل و موارد را برای خود حل و تبیین کرده است: "حیات بشری در طول تاریخ شاهد آمد و رفت انگیزه‌هایی بوده است؛ گاه این استیلا از آن خدا بوده و گاه طبیعت و اسطوره‌ها در قرون اخیر، اما این سلطنت از آن انسان بوده است" (علوی تبار، ۱۳۹۲: ۷۸).

از دیدگاه نیچه انسان همواره با توان پویای خود قصد بازسازی و تحولی عظیم در سرنوشت خود را دارد: "انسان یگانه موجودی است که چگونگی هستی خویش را می‌تواند و باید تعیین کند. توانایی برای بودن است. آدمی موجودی خود پا است که باید هستی خویش را فعلیت بخشد و خودش را متحقق سازد" (عبدالکریمی، ۱۳۸۷: ۶-۶۲). علامه طباطبایی بر خلاف نیچه نقش بارز خداوند را در نظام هستی تبیین کرده است. علامه طباطبایی نهایت و غایت ذکر این ویژگیها را فطرت انسانی می‌داند که جهت مشخص آن رسیدن به قرب و تعالی حق است و به انسان انگیزه و پویای مدام در مسیر حق و پروردگار متعال را عطا می‌کند: "بحث از خداوند ذاتی بشر، و مقتضای فطرت او است. فایده چنین بحثی هم اجمالاً اثری است که با انجام یافتن آن پیدا می‌شود که همانا آگاهی یافتن به یکی از کاوشهای عقلانی و فکری بشر و دستیابی به آرامش روحی، پشتوانه اخلاقی و عدالت اجتماعی در سایه اعتقاد و ایمان به خداست" (طباطبایی، ۱۳۷۴: ۱۵۴). داشتن فکر غایت و نهایت و بینش توحیدی علاوه بر زدودن زمینه‌های شک و تردید سکرت آور، آغازگر پویای و فعالیت تربیتی فراگیر و مانع ایجاد تفکرات "نهیلیستی" است که نیچه در آثار خود بدان اذعان کرده است. نیچه با انکار زمینه‌های تاریخی به آینده‌ای نامعلوم و نامشخص نظر دوخته است. وی ضمن اشاره به تضاد فی بودن زمینه‌های شکل‌گیری مفاهیمی از این قبیل سعی در انکار و از بین بردن گذشته دارد و آن را نامشخص و تضاد فی می‌خواند.

۱- ۵- اصل: خداوند و امور مربوط به وی نباید جایگاهی در زندگی آدمی داشته باشد.

نظام مرتب و قالب‌بندی شده با رویکردی صرفاً عقلانی، ریتم و آهنگ خاصی به جهان اطراف

می‌بخشد. در هر زمان این نظام دیدگاه‌های منحصر به فردی را نسبت به خود شکل داده است. تأکید نیچه بر زندگانی، قدرت و غریزه است و نیازهای انسان نیز بر همین پایه تنظیم شده است. از این رو سعادت و نیکبختی انسان را نیکوداشتن تن و بر آوردن نیازها، غرایز، عواطف و احساسات او می‌داند و جان و عقل را تنها وسیله‌ای در خدمت تن و جسم در نظر می‌گیرد: "حال اینکه دل‌های یکایکتان از شادی و شیطنت به خود می‌پیچد؛ زیرا که شما سرانجام دیگر بار کودک خردسال شده‌اید؛ یعنی دیندار که سرانجام همچون کودکان رفتار می‌کند" (نیچه، ۱۳۸۲: ۳۳۱).

علامه طباطبایی بر خلاف نیچه معتقد است هنگامی که بنده مشاهده کرد و خود و هر چه باشد از موجودات را به وسیله او شناخت در این وقت است که عبادت با توجهی که دارد، جای خود را پیدا می‌کند؛ زیرا بدون این مشاهده ما به هر چه رو کنیم تصویری از آن ساخته‌ایم و صورت ذهنی و مفهومی در نزد خود حاضر کرده‌ایم که هر چه باشد، خدا نیست و معبود واقعی قصد نشده است (احمد اسدی، ۱۳۸۹). علامه طباطبایی با اعتقاد به توحیدمحوری و هدف‌غایی بر خلاف نیچه، که بنیانی را برای اندیشه بشری قائل نیست و دیدگاه خود را با نیهیلیسم شروع می‌کند، خداوند و نقش او را مهم و با ارزش می‌داند: "پس معلوم می‌گردد این پاکان مخلص خلق را که حجابند نمی‌بینند و همانا قصد و توجه آنها حق تعالی است که از روی اخلاص است و بی‌پیرایگی در معرفت به دست می‌آید" (احمد اسدی، ۱۳۸۹). به طور خلاصه علامه طباطبایی معتقد است: "مؤمنان حقیقی چون غرق در حق تعالی هستند، تنها وسوسه‌های ابلیس را نمی‌بینند بلکه به او نیز توجهی ندارند" (طباطبایی، ۱۳۷۴: ۳۴).

۶- مبنا: خداوند چون خیر بنیادین و بنیاد خیر نیست.

با توجه به مبانی هستی‌شناسی نیچه، خداوند مبدأ و منتهای جهان هستی نیست. بر این اساس به الغای این مضمون در روند شکل‌گیری اندیشه بشر پرداخته است. نیچه بر خلاف دیدگاه توحید محوری، که سعی در ارتباط و پیوستن همه مفاهیم و مضامین پیرامون خدا دارد با این امر مخالفت نموده و آن را نشانه ضعف انسان دانسته است. از نظر نیچه اگر انسان نیروی خود را مصروف خیالات پس از مرگ نکند، می‌تواند از تمامی استعدادهای خود در این جهان استفاده کند. نیچه خود آگاهی را زاییده ترس انسان و مسکنی برای دردهای او می‌پندارد (نیچه، ۱۳۸۹).

بر این اساس، هر بهره‌جویی که موجودی از آن برخوردار است، حاصل قدرت و اراده معطوف به آن در طول زمان بوده است. در متون نیچه، خداوند نه خیر بنیادین و نه بنیاد هر خیری

معرفی شده و حتی پدیده‌ای چون خدا غیر قابل شناخت است: "پروردگار برای ما غیر قابل شناخت است و ما نمی‌توانیم آن را تشریح کنیم. اگر هم اعتقادی بدان بیاییم باید به صورت چیزی در روند "شدن" باشد که ما در حالی که به نظاره در جهت آرمان می‌نشینیم بخشی از آن می‌شویم" (نیچه، ۱۳۸۹: ۲۰۵). نمونه بارزی از این سخن در نوشته‌های نیچه چنین بیان شده است: "آیا به مفهوم حیرت‌آور خود یعنی "خدا" می‌رسد؛ آنچه آخرین، باریکترین و خالی‌ترین است" (نیچه، ۱۳۸۹: ۱۶۰). خداوند حدسی بیش نیست (نیچه، ۱۳۵۲). وی در مخالفت با مضمون توحید چنین بیان می‌کند: "مفهوم "خداوند" تا کنون بزرگترین مخالفت با هستی بوده است. ما خدا را انکار می‌کنیم" (نیچه، ۱۳۸۹: ۱۸۱).

آن گونه که در نوشته‌های نیچه ملاحظه می‌شود، خدا نه بهتر از دیگران و نه منشأ هر خیر و خوبی است که انسان از آن بهره‌مند می‌شود. بر این اساس، خدا برای انسان چون خیر بنیادین مطرح نخواهد شد؛ زیرا انسان و تنها قدرت اوست که هر آنچه را مطلوب انسان است فراهم می‌کند. هم‌چنین در نوشته‌های نیچه پس از روشن نمودن اینکه خدا بهتر و ارزشمندتر نیست، او چون معبود و یگانه معبود آدمی معرفی نمی‌شود؛ به عبارت دیگر، ارزش برین چون غایت و هدف در نظر گرفته نمی‌شود. علامه طباطبایی به دیدگاهی کاملاً متفاوت از نیچه معتقد است: "خداوند متعال مالک همه چیز بندگان است و بر تمام شئون ایشان احاطه دارد و اصلاً بندگان هیچ گونه استقلال از خود ندارند" (طباطبایی، ۱۳۶۶: ۴۰). بر پایه این نگرش فراگیر در پرتوی توحید محوری به گونه‌ای متفاوت به کسب دانش و تربیت می‌پردازد.

۱ - ۶ - اصل: تفکر درباره خداوند و امور مربوط به او نباید جایگاه مهمی در زندگی آدمی داشته باشد.

در میان خیل اندیشمندان، نگاه نیچه به انسان خاص‌تر و رسالتی که برای او در نظر دارد، سترگ‌تر است و آن معنا بخشی انسان به زندگی در عصر و زمانه‌ای است که در پی غروب آفتاب الوهیت و "مرگ خدا" در چنگال هیولای "نیست‌انگاری" گرفتار آمده است، رسالتی که نه البته ناظر به همگان، که اساساً همه را یارای آن نیست، بلکه شایسته بزرگترین و کاملترین ایشان یعنی "ابر انسان" است (نیچه، ۱۳۸۹). نیچه آغازگر راه تفکر انسان‌گرایانه و نسبی‌گرایانه‌ای است که در زمان قبل از وی حاکم بر اندیشه بشر بوده است. نیچه در معنای انسانی کردن این جهان می‌گوید: "انسانی کردن جهان یعنی خودمان را هر چه بیشتر در آن سرور و مهمتر احساس کنیم" (صانعی،

۱۳۸۵: ۴۸). توجه به تن، جسم و ویژگی‌های این جهانی دغدغه اساسی نیچه است و با این نگاه سعی در تبیین و ترسیم برنامه‌ای برای خوشبختی و رسیدن به ایر انسان نموده است: "آدمی نخست جسم را باید ترغیب کند. انسان به لحاظ زیستی باید فردی مهم و عالی باشد" (منجم، ۱۳۷۴: ۷۸).

علامه طباطبایی بر خلاف توجه دادن انسان به اندیشه و تأمل در استفاده غریزی و زیستی، انسان را متوجه ذات باری، و استفاده از تمام توان انسان را در این زمینه گوشزد می‌کند. علامه طباطبایی به نتیجه و عاقبت نگرش خداپرستی در انسان اشاره می‌کند. وی معتقد است انسان مؤمن هیچ چیز را نمی‌بیند مگر اینکه خدا را قبل از آن و با آن مشاهده می‌کند. همه چیز در نظر او از درجه استقلال ساقط می‌شود و به این ترتیب طرز فکر او با مردم تفاوت بسیار دارد؛ زیرا مردم هر چیز را از پشت حجاب استقلال می‌بینند و او به صورت واقعی می‌بیند (طباطبایی، ۱۳۷۴).

نتیجه‌گیری

علامه طباطبایی یکی از بزرگترین اندیشمندان اسلام است که در آثار گوناگون خود درباره تغییر و ثبات مطالبی را بیان کرده است. بررسی آرا و اندیشه‌های او نشان می‌دهد که وی برای تغییر اهمیت زیادی قائل است در عین حال نسبت به ثبات به عنوان عاملی اساسی در تعیین نهایت و عاقبت تغییر نیز بی توجه نیست؛ لذا اندیشه‌های وی می‌تواند بستر مناسب نقد و تحلیل دیدگاه نیچه باشد.

اولین نکته که در این زمینه می‌توان بدان اشاره کرد، این است که نیچه به بیان تغییرات بدون اشاره به ملاک ثابتی در اندیشه خود اشاره می‌کند و از دیدگاه او تنها ملاک اراده معطوف به قدرت آدمی نقشی تعیین‌کننده در تحولات و تغییرات زندگی دارد در حالی که علامه طباطبایی با در نظر گرفتن بنیاد ثابت امور و اعتقاد به مرزبندی حوزه شناخت انسان، جایگاه مهمی برای شکل دادن به استانداردهای غیر قابل تغییر در نظر گرفته است. موضوع دیگری که در دیدگاه وی قابل بررسی است، علت و چگونگی به وجود آمدن وضعیت ثبات است. در این باره نیچه نیز به سیر تاریخی مضامین و مفاهیم اشاره می‌کند و آنها را صرفاً حاصل تعبیر انسان می‌داند که هر بار شکلی ویژه در اندیشه انسان پیدا می‌کند. حتی خداشناسی و بحث درباره آن نیز حاصل تطورات مضامین تاریخی است که در انسان شکل گرفته و انسان بدان روی آورده است. در نظر نیچه ذات هستی

چیزی جز تفسیر و برداشت انسان نیست. اگر نظریه‌پردازی انسان در مورد موجودات نباشد، هستی فاقد معنی است؛ معنای هستی قائم به تفسیر و برداشت انسان است.

علاوه بر این، چنانکه ذکر شد، دیدگاه نهیلیستی، نسبی و مبتنی بر شکاکیت نیچه بر پایه اعتقاد دینی و توحیدی علامه طباطبایی بدین‌گونه مورد انتقاد قرار می‌گیرد که علامه طباطبایی اعتقاد به باهم بودن و یا به عبارتی معیت انسان را با خداوند گریزناپذیر می‌داند و معتقد به فعالیت هدفدار و غایی انسان است که تأثیرات مهم و اساسی تربیتی بر اساس توحید را در فراگیران فراهم می‌کند. بر پایه دیدگاه علامه در پرتوی معرفت و پایبندی به غایت و نیز شناخت خداوند، آدمی به شناخت دست می‌یابد. نیچه به نهیسم و نبودن غایت بر فعالیت‌های زندگی و نوعی نسبی‌گرایی معتقد است. در مورد ضرورت تغییر و هم‌چنین وضعیت ثبات از دیدگاه علامه طباطبایی به نظر می‌رسد اگر ابتدا اعتقادی به ثبات و امور پایدار نباشد، تربیت بر مبنای امور ثابت یا اصلاً مؤثر واقع نمی‌شود یا تأثیر بسیار کمی دارد. بر پایه دیدگاه علامه توجه به دین در تربیت با تعدیل گزینه آزادی‌طلبی در انتخاب و تصمیم‌گیری، از تهدید سکون اختیار کردن و راکد بودن جلوگیری می‌کند در حالی که آزادی زیاد انسان در فعالیت، عمل بر اساس میل به قدرت چنانکه نیچه بدان اعتقاد داشت و عدم اعتقاد به امور ثابت حاکم بر نظام هستی، روح نسبی‌گرایی و پوچی را در آدمی به وجود می‌آورد و او را از پایبندی به امور و ارزشهای مطلق باز می‌دارد.

نکته بعدی اینکه علامه طباطبایی به اهمیت و ارزش ارتباط آدمی با تجربه‌های حاصل شده از معارف امور ثابت و پایدار و ایجاد معرفتی متمایز توجه دارد؛ اما همچنان پویایی و تغییر اندیشه آدمی را نیز ملاک تعالی انسان می‌داند و با درج‌زدن و ایستایی تفکرات انسان مخالف است. آخرین و برجسته‌ترین نکته اینکه در دیدگاه اصالت تغییر، نیچه به دنبال ایجاد شخصیتی در افراد است تا بتوانند با نیازهای متحول و دگرگون جامعه انطباق یابند. تربیت از دیدگاه علامه طباطبایی علاوه بر این سعی می‌کند افراد را برای زندگی هم در دنیای مادی و نیز جهان واقعی و ارزشمند آخرت، با پایبندی و اعتقاد به امور پایدار و ثابت آماده سازد؛ به این ترتیب، تربیت مد نظر علامه طباطبایی با وجود برخی نقاط اشتراک از جنبه‌های گوناگون بر تربیت بر پایه امور ثابت و متغیر نیچه برتری دارد.

منابع

- ابراهیم زاده، عیسی (۱۳۸۸). *فلسفه تربیت*. تهران: انتشارات دانشگاه پیام نور
- احمد اسدی، استاد میرزا (۱۳۸۹). *سلوک نفسانی (شرحی پژوهشی بر "رساله الولایه" علامه طباطبایی)*. قم: انتشارات آیت اشراق.
- الویری، محسن؛ احمدیان دلاویز، حسن (۱۳۹۲). *اعتبارسنجی تاریخ از منظر علامه طباطبایی در تفسیر المیزان. تاریخ در آینه پژوهش*. س هشتم. ش اول: ۲۷ تا ۳۸.
- حسن زاده، روح الله؛ بهشتی، سعید (۱۳۹۲). *رویکرد، مبانی، اهداف، روشها و محتوای تربیت زیبایی شناختی از دیدگاه علامه جعفری (ره). پژوهش در مسائل تعلیم و تربیت اسلامی*. س ۲۲. ش ۲۲: ۲۷ تا ۶۳.
- حنایی کاشانی، محمد سعید (۱۳۸۰). *زرتشت نیچه کیست و مقالات دیگر*. تهران: انتشارات هرمس.
- سید مظهری، منیره (۱۳۹۲). *آرای هراکلیتوس درباره جنبش ذاتی طبیعت و مقایسه آن با دیدگاه ملاصدرا. فصلنامه اندیشه دینی*. ش ۳: ۱۶۳ و ۱۶۲.
- شاه رکنی، حبیب الله (۱۳۸۱). *هراکلیتوس و نظریه تغییر. نشریه دانش و مردم*. ش ۸ و ۹: ۴۹۰ تا ۴۹۲.
- صانعی دره بیدی، منوچهر (۱۳۸۵). *وجود در نظر نیچه. پژوهشنامه علوم انسانی*. ش ۵۰: ۶۳ تا ۷۹.
- طباطبایی، سید محمد حسین (۱۳۶۳). *تفسیر المیزان*. ترجمه سید محمد باقر موسوی همدانی. قم: انتشارات بنیاد علمی و فکری علامه طباطبایی
- طباطبایی، سید محمد حسین (۱۳۶۶). *رساله الولایه*. ترجمه همایون همتی. تهران: انتشارات امیر کبیر.
- طباطبایی، سید محمد حسین (۱۳۷۴). *تفسیر المیزان*. ترجمه محمد باقر موسوی. قم: انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
- طباطبایی، سید محمد حسین (۱۳۷۸). *ترجمه و شرح بدایه الحکمه*. ترجمه علی شیروانی. قم: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی.
- عابدی، فاطمه (۱۳۹۲). *جایگاه دیرینه شناسی و تبار شناسی در دیدگاه فلسفی نیچه و فوکو*. مشهد.
- عبدالکریمی، بیژن (۱۳۸۷). *ما و جهان نیچه‌ای*. تهران: انتشارات معلم
- علوی تبار، هدایت؛ امامی آزاده (۱۳۹۲). *طلوع ابر انسان در سپهر اندیشه نیچه. مجله متافیزیک*. ش پانزدهم: ۷۷ تا ۹۶.
- فرانتسل، ایفو (۱۳۹۰). *فردریش نیچه*. ترجمه علی عبداللهی و سعید فیروز آبادی. تهران: انتشارات هرمس.
- کرد فیروزجانی، علی (۱۳۸۶). *نیچه و نیازهای انسان معاصر. نقد و نظر*. ش ۴۵: ۱۷۰ تا ۱۹۷.
- نوروزی، رضا علی؛ کاشانی، مهدیه (۱۳۸۹). *هستی شناسی از دیدگاه علامه طباطبایی و آثار و نتایج تربیتی آن. فلسفه و کلام. حکمت و فلسفه*. ش ۲۲: ۱۱۹ تا ۱۴۰.
- نیچه، فریدریک (۱۳۸۷). *سودمندی و ناسودمندی تاریخ برای زندگی*. ترجمه حمی نیر نوری. تهران: اهورا.

- نیچه، فریدریش (۱۳۹۳). تأملات نابهنگام. ترجمه سید حسن امین. تهران: نشر دایره المعارف ایران شناسی.
- نیچه، فریدریش (۱۳۷۶). تبار شناسی اخلاق. ترجمه داریوش آشوری. تهران: انتشارات آگاه.
- نیچه، فریدریش (۱۳۷۷). تبار شناسی اخلاق. ترجمه داریوش آشوری. تهران: انتشارات آگاه.
- نیچه، فریدریش (۱۳۸۲). اراده معطوف به قدرت. ترجمه محمد باقر هوشیار. تهران: انتشارات فرزانه روز.
- نیچه، فریدریش (۱۳۸۸). گزین گویمه‌های نیچه. ترجمه علی عبداللهی. تهران: چاپ رهنما.
- نیچه، فریدریش (۱۳۹۳). واپسین نوشته‌های نیچه پیش از جنون. ترجمه ایرج قانونی. تهران: انتشارات آگاه.
- واتیمو، جانی (۱۳۸۹). فریدریش نیچه. ترجمه ناهید احمدیان (درآمدی بر زندگی و تفکر). تهران: انتشارات هرمس.
- یاسپرس، کارل (۱۳۸۳). نیچه: درآمدی به فهم فلسفه ورزی او. ترجمه سیاوش جمادی. تهران: انتشارات ققنوس.

- Acampora Davios,Christa(2006). aturalism and Nietzsche,s Moral Psychology,A Companion to Nietzsche Edited by Keith Ansell Pearson. Copyright by Blackwell Publishing Ltd
- Butler, J. Donald (James Donald (1908). Four philosophies and their practice in education and religion. New York: Harpers
- Glicksberg, Charles I(1966). Modern Literature and the Death of God. Brooklyn College of the City University of New York: pp 3- 16
- Nietzsche, Fridrick (1996). Stephan Lehmann. Human All to human: A Book for free Spirits. Revised E dition.
- Nietzsche, Fridrick (2009). The Gay Science. Thomas Common. (the Joyful Wisdom) Digireads.com Classic). Paperback. January 1
- Nietzsche, Fridrick(1887). on the Genealogy of Moral 111. trans .J. Holligdale and W. Kaufmann. New York: Random House
- R. H. Roberts(1989). Nietzsche and The Cultural Resonance of The Deathe of God. History of European Ideas. Vol 11: pp 1025 _ 1035,.Printed in Great Britain.

